

## آنجا که ما از شاهکارهای ادبیات آمریکای لاتین غافل مانده‌ایم<sup>۱</sup>

رضا سیدحسینی

عبارت «جهان سوم» دیگر در روزگار ما معنی ندارد و به جای آن «کشورهای درحال توسعه» مطرح است. ولی درهرحال جمله‌ای را که سالها پیش دربارهٔ مردم «جهان سوم» به کار می‌بردند، مجبورم که درآغاز سخنانم تکرار کنم. می‌گفتند که جماعت جهان سومی همیشه به سراغ آخرین پدیده می‌رود. حالا این خاصیت وقتی درمورد اختراعات و پدیده‌های فنی و غیره به کار می‌رود اشکالی ندارد و دراغلب موارد هم مفید است. اما تازگیها ما این خاصیت جهان سومی را درمورد ادبیات پیدا کرده‌ایم و این نتایج بسیار تلخی دارد. همه منتظرند که یک نویسندهٔ جوان



تازه به‌دوران رسیدهٔ فرانسوی کتاب کوچکی بنویسد که کمی هم رنگ عرفانی دارد. فوراً چندین ترجمه از آن به بازار می‌آید. اما اگر از نسل جوان امروز بپرسید که آیا **بینوایان** و **یکتورهوگو** را خوانده است جواب خواهید شنید که فیلمش را دیده است. اینترنت به کسی اجازه نمی‌دهد که کتاب بزرگ بخواند. تجدید چاپ **سرخ و سیاه** استاندال در انبار خاک می‌خورد. **ضد خاطرات** مالرو را کسی نمی‌خواند. از صدوچند جلد **کمدی انسانی** بالزاک فقط هفت هشت جلد ترجمه شده است و آنهم اغلب پرغلط و دیگر آنها هم تجدید چاپ نمی‌شود. مترجمی هم که سالها عمر خودش را صرف کند و شاهکار بزرگی را به فارسی برگرداند، معلوم نیست که ترجمه‌اش اجازهٔ چاپ بگیرد. **یوسف و برادران** اثر عظیم توماس مان به همین سرنوشت دچار شده است و

۱- متن سخنرانی رضا سیدحسینی در کنگرهٔ بین‌المللی ادبیات لاتین در هتل لانهٔ تهران پنج خرداد ۱۳۸۶ (چند بند از این نوشته در سخنرانی حذف شده بود)

مترجم توانای آن دیگر دست به قلم نمی‌برد. این یگانه موردی است که دولت و ملت در دشمنی با شاهکارهای ادبیات جهان دست به دست هم داده‌اند.

اما این نوجوئی و کج‌سلیقگی در مورد ادبیات آمریکای لاتین صورت فجیع‌تری به خود گرفته است. کمتر کسی می‌داند که آن تأثیر عظیم ادبیات آمریکای لاتین در جهان و به حیرت انداختن همه جهان فقط محصول دو دهه از قرن بیستم، یعنی دهه شصت و دهه هفتاد است. در این دودهه معجزاتی رخ داده است که ما از اغلب آنها بی‌خبریم. زیرا بعد از آن دودهه حتی نویسندگان بزرگ آن دوران نیز دیگر نتوانستند آنچه بودند باشند. مارکث (که ما مارکز می‌خوانیم)

پس از نوشتن شاهکارهای بزرگی مانند **صدسال تنهایی** و **پائیز پدرسالار** کارش به ژورنالیسم کشید و آنچه نوشت دیگر هیچ ربطی به چند اثر اولیه‌اش نداشت. ما گذشته از اینکه همه این آثار را به‌عنوان شاهکار مارکز ترجمه کردیم (و حتی از هر کدام چند ترجمه) خاصیت جهان‌سومی‌مان ما را به‌سوی آخرین پدیده‌ها کشید و شاهکارهای دهه‌های شصت و هفتاد را ندیده گرفتیم و نویسندگان غول‌آسای آمریکای لاتین را اصلاً نشناختیم. اما به‌سراغ ایزابل آئنده و بدر از آن پانلوکوتلو رفته‌ایم و هر چه می‌نویسد آنآ ترجمه و منتشر می‌کنیم. و حال آنکه ما زمانی حتی قبل از آنکه سخن از رئالیسم جادوئی در میان باشد آثار میگل آنخل آستوریاس را که می‌توان گفت پیشاهنگ نویسندگان بزرگ این دودهه بود به فارسی خوانده‌بودیم: خانم زهرا خانلری چهار اثر او، **آقای رئیس‌جمهور**، **تروتومبو**، **پاپ سبز** و **تعطیلات آخر هفته در گواتمالا** را به فارسی برگردانده بود و بعد آقای سروش حبیبی شاهکار بی‌نظیر او، **چشمان بازمانده درگور** را به فارسی برگرداند. این آثار در واقع مقدمه‌ای بود بر آثار برجسته‌ای که در دهه‌های بعد با درونمایه دیکتاتوری و فساد نوشته شد. از این میان ما با **پائیز پدرسالار** اثر مارکز و **گفتگو در کاتدرال** اثر ماریوبارگاس یوسا آشنا هستیم. ناگفته نماند که نقش مترجمان توانائی که هر کدام قسمتی از این وظیفه مهم را به‌گردن گرفتند حائز اهمیت است. زنده‌یاد احمد میرعلائی عملاً خورخه لوئیس بورخس را به فارسی‌زبانان معرفی کرد و تعدادی از بهترین داستانهای او را در چند مجموعه به فارسی برگرداند و بعد کاوه سیدحسینی مهمترین داستانهای او را در مجموعه **کتابخانه بابل** منتشر کرد. دوست فرهیخته‌مان آقای عبدالله کوثری نیز ترجمه ماریوبارگاس یوسا را ادامه داد و چند اثر مهم و بزرگ او را به فارسی برگرداند. به ترجمه دو

اثر کوچک هم باید اشاره کرد که حائز اهمیت است. پدرو پارامو اثر خوان رولفو با ترجمه احمد گلشیری و مرگ آرتمیوکروز اثر کارلوس فونتس با ترجمه مهدی سبحانی. از ترجمه این آثار سالها می‌گذرد و امروز بجز عبدالله کوثری که کار معرفی آثار یوسا را ادامه می‌دهد مترجمان تازه‌به‌دوران‌رسیده به همان خاصیت نوجوئی جهان سومی بازگشته‌اند. بی‌خبر از اینکه در میان آثار دهه‌های شصت و هفتاد آثار عظیمی وجود دارد با ساختارهای حیرت‌آور دیگر که حتی نام نویسندگانشان را هم نشنیده‌ایم. اگر من در اینجا بخواهم درباره‌ی هر یک از این آثار فقط چند جمله‌ای بگویم از حوصله‌ی این سخنرانی بیرون خواهد بود لذا تنها درباره‌ی یکی از این آثار چند جمله‌ای می‌گویم و برای اینکه از بقیه فقط نام ببرم فقط یک پارگراف از مقاله‌ی ادبیات اسپانیایی - آمریکائی از **دائرة المعارف اونیورسالیس** را که اخیراً جلد اول منتخبی از آن با عنوان **دائرة المعارف هنر و ادبیات زیر نظر بنده** و به مدیریت خانم مهشید نونهالی از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات



هنری وزارت ارشاد منتشر شده است نقل می‌کنم. کسانی که مایلند اطلاعات کافی و وافی درباره‌ی هر یک از آثاری که نام برده می‌شود داشته باشند بهتر است به مجلدات فرهنگ آثار مراجعه کنند. و اما آن یک کتاب: اثری است با عنوان من قدر قدرت **Yo el supremo** اثر آگوستو روناباستوس **A. Roa Bastos** پاراگوئه‌ای که در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است. اثری است در سنت ادبی وصف خودکامگی به شیوه‌ی آقای رئیس‌جمهور درباره‌ی دوران فرمانروائی دکتر خوسه گاسپار رودریگس دفرانسیا و درباره‌ی ساختار ذهنی او که آمیزه‌ای غریب از مایه‌های فکری جریان روشنگری فرانسه، (روسو، مونتسکیو)، و دوران ناپلئون و رمانتیسم و همچنین ذهنیت فرمانروائی مطلق

آگوستو روناباستوس

پدرسالارانه برپایه‌ی سنتهای فئودالی آمریکای لاتین است. من قدر قدرت را می‌توان تا آنجا که به نوآوریهای زبانی و شکل درون متنی برخورد تحلیلی با تاریخ مربوط می‌شود، یک داستان پست‌مدرن سترگ شمرد. هدف این داستان به‌کارگیری شیوه‌ی تازه‌ای است که در ادبیات آمریکای لاتین «درون تاریخی» **Intrahistoria** نامیده می‌شود و به معنای تأثیرات پیچیده متقابل است میان

رده‌های گوناگون کارکرد ذهن. یعنی بررسی تاریخ به‌عنوان یک کلیت فرهنگی .... این جمله را من از فرهنگ آثار با ترجمه دوست فاضل ازدست‌رفته‌ام دکتر محمدعلی مولوی خلاصه کرده‌ام و پیشنهاد می‌کنم آن مقاله سه‌ستونی بزرگ را که درباره این کتاب نوشته شده است مطالعه بفرمائید. ناگفته نماند که من قدر قدرت دومین کتاب از یک سه‌گانه است که کتاب اول آن *پسر انسان Hijo de hombre* در سال ۱۹۶۰ منتشر شده‌است و اثری بی‌نظیر و یکی از نمونه‌های مشخص رئالیسم جادویی است. اینک چندجمله از فرهنگ آثار درباره این کتاب:

«این کتاب بیشتر از اینکه رمان باشد، در واقع یک رشته سه‌گوشها است که وجود راوی (میگل ورا) آنها را به هم مربوط می‌سازد و سه ناحیه محل وقوع آنها را تشکیل می‌دهد ... به‌عنوان مثال در ای‌تاپه Itape گاسپارمورا که بهترین گیتارها را می‌سازد و وقتی گیتار می‌زند مردم به‌گریه می‌افتند ناپدید می‌شود. شبی هیژم‌شکنی در دورافتاده‌ترین نقطه جنگل صدای گیتاری می‌شنود. نخست گمان می‌کند که اشباح فریض داده‌اند. بعد نزدیک‌تر می‌رود و در کلبه‌ای موسیقی‌دان را پیدا می‌کند که جذامی شده و در آنجا گوشه گرفته است تا آنکه مرگ به تدریج او را به مجسمه‌ای تبدیل کند.» وقتی که او می‌میرد روستائیان در کنار گاسپارمورا «همزاد» او را پیدا می‌کنند: مجسمه مسیحی به اندازه طبیعی که او به صورت خودش ساخته است. مجسمه را به دهکده منتقل می‌کنند، زن دیوانه ژنده‌پوشی آبی به او می‌دهد که بنوشد و معجزه روی می‌دهد. بارانی که از مدت‌ها پیش در آرزویش بودند سیل آسا فرو می‌ریزد ...»

اینک آن یک پاراگراف از دائرةالمعارف هنر و ادبیات: «امکان‌پذیر نیست دسته‌بندی آثاری همچون *بهشت* (۱۹۶۶) *Paradiso* از لئاما لیما *Lezama lima* که جوشش باشکوه خاطرات دوران کودکی در کوبا است، *سه بیر بینوا* (۱۹۶۷) *Tres tristes tigres* که گردشی است طولانی، ناشیانه و پرطول و تفصیل در زمان و پوچ‌گونی از گیرمواینفانته *G. Infante* که در هاوانا برای دوران کودکی ازدست‌رفته (۱۹۷۹) *La Habana para una infante defunta* دیدگاه حسرت‌بار یک تبعیدی کوبانی را ارائه می‌دهد. که دارای استعدادی خارق‌العاده برای نوشتن است ... در سکوت خفقان‌آور ریودل پلاتا [مرکز ایالت بوئنوس آیرس]، ارنستوساباتو Ernesto Sabato آثار خود را درباره اضطراب و رنج زیستن با *آبادون برانداز Abadon el exterminador* ادامه می‌دهد و خوان کارلوس اونتی (۱۹۰۹) *J. C. onetti* گوشه‌کنایه‌های

اندوهبار همایش اجساد (۱۹۶۴) Junta cadaverer و داستان‌های کوتاه سیاه و خاکستری به سوی گوری بی‌نام (۱۹۶۷) Para una tmba sin namlere را می‌نویسد. هرکشوری انبوهی از نویسندگان مستعد و آثاری تحسین‌برانگیز را ارزانی می‌دارد: در آرژانتین بیوئی کاسارس B. Casaers (۱۹۱۴-۱۹۹۹) یکی از استادان رمان وهم و خیال، آرولدو کونتلی Haroldo Conti (۱۹۲۵) مفقودالآثر در زندانها، آنتونیودی بندتو Antonio di Benedetto (۱۹۲۲-۱۹۸۶) نویسنده رمان شگفت‌انگیز **ثاما Zama ...** «

در این پاراگراف از چهل نویسنده و آثارشان در کشورهای مختلف آمریکای لاتین نام برده می‌شود که ردیف کردن آن نامها در اینجا فایده‌ای ندارد. فقط در میان آن نامها نام آنتونیواسکارمتای **A. Skarmeta** شیلیایی را هم می‌بینم که اثر زیباتری از او بنام **صبر آتشین** را زنده‌یاد جلال خسروشاهی به فارسی برگردانده بود. در پایان عبارت چنین نوشته شده است: «موفقیت‌ها بسیارند و دسته‌بندی‌ها ناممکن. مگر اینکه از عصر طلائی سخن بگوییم.» حیف است که این بحث را تمام کنیم بی‌آنکه از یک رمان عجیب و جالب نام ببریم و آن **لی‌لی‌بازی** اثر خولیوکورتاسار J. Cortazar نویسنده آرژانتینی است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. این رمان جاه‌طلبانه که یکی از پرمعناترین آثار ادبی قرن بیستم آمریکای لاتین است و بیش‌ازهمه آثار دیگر تفسیر شده‌است، در پیش‌گفتار دارای یک «طریقه مصرف» است. در این پیش‌گفتار



خولیوکورتاسار

نویسنده از خواننده می‌خواهد که یکی از دو امکان را برگزیند. امکان اول اینست که از ۱۵۵ فصل کتاب فقط تا پایان فصل ۵۶ را بخواند و مطمئن باشد که داستان را بطور کامل خوانده است زیرا در پایان فصل ۵۶ سه ستاره کوچک به علامت پایان دیده می‌شود. اما اگر خواننده قصد ادامه مطالعه را داشت باید کتاب را به طریقی که در همان صفحه اول نشان داده شده‌است از روی شماره‌ها بخواند راهنمای انتخاب فصل‌ها از این قرار است:

الی آخر ... ۷۳-۱-۲-۱۱-۳-۸۴-۴

و این طرز خواندن است که شبیه «لی‌لی‌بازی» بچه‌ها است. باین روش خواندن خواننده با

کتاب تازه‌ای روبرو خواهد شد ... ۵

### توضیحی کوتاه از عبدالله کوثری:

با اجازه استاد سیدحسینی این چند کلمه را در مورد کتاب *من قدر قدرت اضافه می‌کنم*: این کتاب که حدود شانزده سال پیش به دست من رسید، یکی از مهم‌ترین رمان‌ها در سبک رئالیسم جادویی است. بسیاری از نویسندگان آمریکای لاتین روناباستوس (متولد ۱۹۱۷) را از پیشگامان اصلی این شیوه می‌دانند. این رمان که آمیزه‌ای از روایات راویان مختلف با لحن‌های متفاوت است و صورت مکتوب آنها هم با هم تفاوت دارد (گاه به صورت پانویس، گاه به صورت دوستونی با حروف ریزتر از متن و گاه به صورت رایج)، تحلیل روانی دیکتاتور و کاوش در دوران حکومت او را در فضای سوررئالیستی پی می‌گیرد. این رمان ساختار روایت تاریخ را برهم می‌زند و زبانی زنده و پویا را به کار می‌گیرد تا رابطه میان تاریخ و واقعیت را تحلیل کند و با بازاندیشی تاریخ چهره‌های دیگر از واقعیت به ما بنماید. یک نکته مهم درباره عنوان آن بگویم. این عنوان پاره‌ای از عبارتی است که در آغاز فرمانهای دیکتاتور نوشته می‌شود و خود کتاب هم با همین عبارت آغاز می‌شود:

#### I, the supreme Dictator of the Republic ...

بنابراین برگرداندن آن به فارسی ساده نیست. روناباستوس از سال ۱۹۴۷ از میهن خود تبعید شد و پس از مدتی اقامت در بوئنوس آیرس به اروپا رفت و در فرانسه ساکن شد. او تا سال ۱۹۸۵ در دانشگاه تولوز تدریس می‌کرد و در سال ۱۹۹۰ برنده جایزه میگل د سروانتس، یعنی بزرگترین جایزه ادبیات اسپانیایی زبان شد. از روناباستوس داستان کوتاه *نازاده* در مجموعه *داستانهای کوتاه آمریکای لاتین*، ترجمه عبدالله کوثری، چاپ شده است. ترجمه رمان بزرگ روناباستوس برای آشنا کردن خواننده با جلوه‌های حیرت‌انگیز رمان آمریکای لاتین ضروری است و من امیدوارم در فرصتی مناسب به آن بپردازم.

ع.ک.